

دردآمد:

ذوب در امام بود...

«شهید سعیدی و جوانان» در گفت و شنود شاهد یاران با مهندس مرتضی الویری

جنبش دانشجویی و سرکوبی شدید آن در اواخر دهه چهل، یاس سنگینی را بر دل ها حاکم ساخت. تلاش بی بدیل شهید سعیدی در آن سال های سیاه، پرچم مبارزه را برافراشته نگاه داشت و موجب تشویق جوان ها به ادامه راه شد. در گفت و گوی حاضر به پاره ای از این تلاش ها از زبان یکی از فعال ترین مبارزین جنبش دانشجویی پرداخته ایم.

نوار در زیر آن بودو کسی نمی توانست متوجه شود. آیا این اعلامیه ها به صورت دستنویس بودند یا آنها را تایپ و تکثیر می کردید؟
در آن دوره دستگاه کپی در اختیار کسی نبود. ما روی شیشه مرکب چاپ می مالیدیم و ورقه های استنسیل را که با دست می نوشتیم یا تایپ می کردیم، به سختی و طوری که چندان هم خوانا از کار در نمی آمد، تکثیر می کردیم. اشاره کردید که در تدوین کتاب ولایت فقیه، شما و دوستانتان نقش عمده ای داشتید. آیا کل کتاب ولایت فقیه که الان موجود هست، به همین شیوه تدوین شد؟
ما نوارهای ولایت فقیه را پیاده و پلی کپی می کردیم. بعد دیدیم که درس های ولایت فقیه امام خمینی، تحت عنوان «حکومت اسلامی» در لبنان چاپ شده است و بعدها آنچه که در ایران منتشر شد، نسخه ای بود از نسخه ای که در لبنان چاپ شده بود و بدیهی است که نسبت به سیستم پلی کپی ما، کیفیت مرغوب تری داشت.
با توجه به اینکه نظریه ولایت فقیه امام، نظریه نویی بود، از تأثیرات خاصی که در آن مقطع در جامعه گذاشت، چه خاطراتی دارید؟

بازتاب های متفاوتی داشت. در میان مذهبی های سنتی، بازتاب منفی داشت، چون بسیاری از روحانیون سنتی، نظریات امام خمینی را قبول نداشتند و نفی می کردند. یادم هست که در همین زمینه با پیشنهاد مسجد دماوند صحبت می کردم، ایشان معتقد بود که نظرات ولایت فقیه آقای خمینی پایه و اساس درستی ندارد. بسیاری از روحانیونی که بعدها به دلیل تغییر شرایط، نظرشان عوض شد، نسبت به ولایت فقیه امام خمینی دیدگاه مثبتی نداشتند، ولی دوستان انقلابی و کسانی که معتقد به اسلام انقلابی بودند، این درس ها را خمیر مایه ای می دانستند که می تواند برای شکل دادن به یک انقلاب، حرکت آفرین باشد و به همین

مرا معرفی کردند، ولی نهایتاً به من گفتند که در زمانی که تعیین شده بود، به منزل آقای سعیدی بروم و ارتباطم را با ایشان برقرار کنم. این کار را کردم و به منزل آقای سعیدی رفتم. احساس کردم که درست به نقطه ای و سرنخی وصل شده ام که مشتاق و پیگیرش بودم.
از آن به بعد کار ما به صورت منظم و مستمر ادامه پیدا کرد، اما در مورد آقای سعیدی محدودیت هایی وجود داشت، چون آقای سعیدی و منزلش تحت نظر بود و خودش هم از این بابت نگران بود و به این ترتیب قرار گذاشتیم که من برای دریافت نوارها به جای اینکه به منزل ایشان بروم، به مغازه ای که پسر ایشان و یک نفر دیگر در آن لوازم التحریر می فروختند، مراجعه کنم و در آنجا به بهانه خریدن لوازم التحریر، این نوارها را دریافت کنم. ما اسم رمزی تعیین کرده بودیم. تماس می گرفتم و بر اساس آن اسم رمز متوجه می شدم که آیا نوار یا مطلب جدیدی آمده یا نه و وقتی مطمئن می شدم، به آن مغازه می رفتم و آنها پاکتی را که در آن لوازم التحریر و پفک بود به من می دادند. به نحوی که

آقای سعیدی و منزلش تحت نظر بود و خودش هم از این بابت نگران بود و به این ترتیب قرار گذاشتیم که من برای دریافت نوارها به جای اینکه به منزل ایشان بروم، به مغازه ای که پسر ایشان و یک نفر دیگر در آن لوازم التحریر می فروختند، مراجعه کنم و در آنجا به بهانه خریدن لوازم التحریر، این نوارها را دریافت کنم. اسم رمزی را هم تعیین کرده بودیم.

شما در چه مقطعی و توسط چه کسی با شهید سعیدی آشنا شدید؟

آقای امامی کاشانی مرا با شهید سعیدی آشنا کردند. بد نیست توضیحی بدهم در مورد رابطه خودم با آقای امامی کاشانی و اینکه چگونه با ایشان آشنا شدم. در شهرستان دماوند مارکسیست ها فعالیت گسترده ای داشتند و سعی داشتند عده ای از جوانان را به وسیله ارائه کتاب های کمونیستی منحرف کنند و این امر موجب شد که بنده با همراهی عده ای از دوستان در دماوند، مانند آقای اصغر نوروزی و حسین شریعتمداری و عده ای دیگر، اقدام به تشکیل انجمنی بکنیم تحت عنوان «انجمن کاوش های دینی و علمی». در این انجمن، روحانی سرشناسی که به صورت مستمر با ما همکاری داشت و در برنامه های آنجا شرکت می کرد، آقای امامی کاشانی بود. به دلیل برنامه های متنوعی که در دماوند داشتیم، رابطه من و آقای امامی کاشانی، رابطه بسیار گسترده ای شده بود. روحانیون و فضایی سرشناسی چون آقای هاشمی رفسنجانی و شهید شرافت که نماینده دزفول بودند، در آنجا برنامه های تفسیر قرآن داشتند که بسیار در هدایت جوانان مؤثر بود. در سال ۱۳۴۹ با خبر شدم که امام خمینی در نجف درس هایی را شروع کرده اند و علاقه داشتم درس ها را دریافت کنم. ضمناً به دلیل اینکه در دانشگاه صنعتی شریف فعالیت های دانشجویی داشتم، مشتاق بودم که در این زمینه هم نقشی داشته باشم و این درس را بین دانشجویان توزیع کنم. در صحبتی که با آقای امامی کاشانی داشتیم، ایشان از آقای سعیدی خراسانی اسم بردند و گفتند که ایشان با امام خمینی ارتباط دارند و شما می توانید از این طریق این اطلاعات را دریافت کنید. من از آقای امامی کاشانی خواستم که اگر ممکن هست مرا به ایشان معرفی کنند. ایشان این کار را کردند، البته نمی دانم که با تلفن یا به شکل مستقیم

جهت هر چند بعضی از جریانات روشنفکری نقدهایی را بر درس های ولایت فقیه امام وارد می کردند، اما مجموعاً از این درس ها استقبال می کردند و معتقد بودند که تکثیر اینها برای حرکت دادن جامعه و شکل گیری انقلاب مفید است.

آیا غیر از گروه شما، آیت الله سعیدی با گروه های دیگری هم ارتباط داشتند و آیا شما از این ارتباطات مطلع بودید؟
قطعاً ایشان با جمع های دیگری هم مرتبط بودند، ولی از جمع ما، من تنها کسی بودم که از دانشگاه صنعتی شریف با ایشان ارتباط داشتم. این صحبت که پیش آمد، یاد خاطره دیگری افتادم. یک شب قرار بود با آقای حسین شریعتمداری به منزل آقای سعیدی برویم که ملاقاتی بکنیم. یانوار می گیریم. شب بود و آقای حسین شریعتمداری تصمیم گرفت ماشین برادرش را بگیرد. ماشین ایرادی نداشت، ولی وقتی حرکت کردیم، دیدیم روشن نمی شود. یک کمی ماشین را اهل دادیم، کمی که رفت، باز خاموش کرد. خلاصه یکی دو ساعتی وقت ما را گرفت. بعد دیدیم که ساعت ده شب شده و از رفتن منصرف شدیم. فردا با خبر شدیم که همان شب آیت الله سعیدی را دستگیر کرده اند و خانه دقیقاً تحت کنترل بوده است. بارها این سوال برای ما پیش می آمد که چه حکمتی بود که ماشینی که کاملاً سالم بود، خراب شد و هر کار کردیم درست نشد و این درست اتفاق زمانی بود که مأموران ساواک داخل خانه آقای سعیدی نشسته بودند و منتظر افرادی بودند که به آنجا رفت و آمد می کردند.

پس ارتباط شما فقط گرفتن نوار نبود و با ایشان معاشرت هم داشتید؟

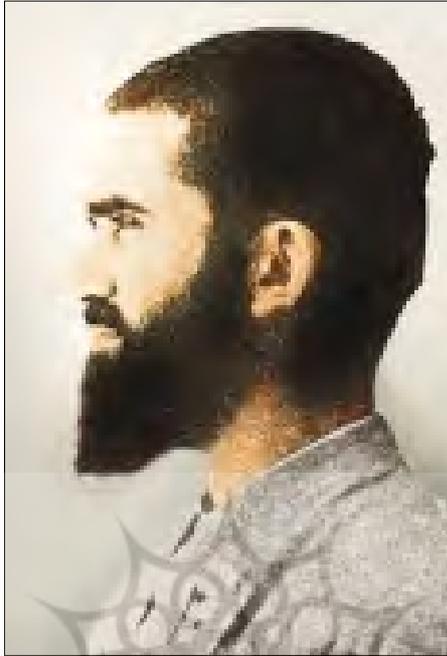
همین طور است. خیلی وقت ها درباره مباحثی با ایشان گفت و گو می کردیم. یاد هست تحریر الوسیله امام خمینی را می آوردند و در بسیاری از موارد سئوالاتی را مطرح می کردند و بحث های بسیار خوبی انجام می شد مثلاً درباره مضرات دخانیات و اینکه از نظر امام خمینی با توجه به این مضرات آیا مصرف دخانیات حرام است؟ یاد هست آقای سعیدی می گفتند با توجه به مطالبی که در تحریر الوسیله هست، کشیدن دخانیات شبهه شرعی دارد.

آیا جلسات و بحث های شما بیشتر حول و حوش مسائل فقهی بود؟

به هر حال من در دانشگاهی بودم که با جریانات انقلابی سر و کار داشتم و در عین حال یک مسلمان رساله ای بودم و تمایلات داشتم فعالیت های من با دیدگاه های امام خمینی مغایرتی نداشته باشد و بهترین فردی را که فکر می کردم در این زمینه می تواند به من پاسخ روشنی بدهد، آیت الله سعیدی بودند. به همین دلیل ارتباطاتم را با ایشان زیاد کرده بودم و بحث های جالبی را هم با ایشان داشتم و تصور می کنم حدود یک سال و نیم تا دو سال با ایشان ارتباط مستمر داشتم.

آیا در مسائل سیاسی از جمله آمدن راکفلر و سرمایه گذاران آمریکایی هم با ایشان بحثی داشتید، یا بحث های آن به موضوعات فقهی و رساله ای محدود می شد؟

الآن درست حضور ذهن ندارم، ولی یاد هست که در مورد حضور سرمایه گذاران آمریکایی در ایران، ما هم مثل آقای سعیدی فکر می کردیم. ما این حرکت را مذمت می کردیم و معتقد بودیم با حضور سرمایه گذاران خارجی، وابستگی ایران به آمریکا بیشتر و رژیم شاه تثبیت خواهد شد، بنابراین اقدام آقای سعیدی را در جهت مقابله با این جریان، تقدیس می کردیم. یاد می آید ایشان نامه ای برای مراجع تقلید فرستادند و از آنها خواستند که در برابر سرمایه گذاری راکفلر و لیبلیانتال و چند نفر دیگر بایستند و برخورد کنند. اگر اشتباه



تشکیل هیچ حزبی خلاف مشی حاکمیت را نمی داد، مگر تشکل مخفی. بله یک تشکل مخفی محتمل هست. اشاره کردید به علاقه شدید آیت الله سعیدی به امام. آیا در این مورد خاطره خاصی را به یاد دارید؟

من الان به طور مشخص چیزی یاد نمی آید، ولی ایشان به شکلی یک ویزا یا مجوز دائمی برای رفت و آمد به عراق تهیه کرده بود و همین شانس بزرگی برای او بود و نمی توانستند جلوی رفت و آمدش را بگیرند. دیگر اینکه بسیار فرد شجاع و پرکاری بود و روی این مسائل وقت می گذاشت. یاد هست که با دقت، مسائل و بحث ها را پیگیری می کرد. بدیهی است که باید عشق و علاقه مفرطی به امام می داشت که در اموری که به حمایت از آرمان ایشان مربوط می شد، تا این حد ممارست داشت. گرایش به تشکیل تشکلی به نام «حزب خمینی» نوعی نگاه تشکیلاتی را در ایشان نشان می دهد. آیا همین طور بود؟

یادم نمی آید که درباره کارهای تشکیلاتی با ایشان بحثی داشتم یا نه، چون وظیفه من بیشتر در یافت نظریات امام خمینی بود.

رابطه ایشان با جوان ها از چه سنخی بود؟

برداشت من یکی از ویژگی های مسجد موسی بن جعفر (ع) در خیابان غیائی این است که پر تحرک ترین و پر شورترین مسجد در حوالی میدان خراسان بود، زیرا هر وقت به آنجا می رفتیم، احساس می کردیم آنجا کانونی برای جوان ها است و همین هم نشان می داد که ایشان نسبت به قشر جوان توجه خاصی داشت. مطالبی هم که در مسجد عرضه می شدند، مباحث جوان پسند بودند.

در آن سال ها در میان قشر روشنفکر این تفکر وجود داشت که روحانیت نمی تواند پیشواز مبارزات باشد. آیا شهادت ایشان در تغییر این تفکر تأثیری داشت؟

یادم هست که همزمان با شهادت ایشان، یک مهندس دانشکده پلی تکنیک هم در زندان به شهادت رسید و شهادت این دو نفر، یعنی شهادت یک روحانی و یک دانشگاهی، زمینه ای را برای وحدت روحانیت و دانشگاهی ها به وجود آورده بود، یعنی همین بحثی که بعد از انقلاب در قالب «وحدت حوزه و دانشگاه» مطرح شد، در آن سال یعنی سال ۴۹ به این شکل مطرح شد. این دو شهادت متفاوت موجب شد که این دو جریان که از هم گریز داشتند، به هم نزدیک شوند. جریانات روشنفکری و روحانیت رابطه خوبی با هم نداشتند، ولی در همان مقطع هم چهره هایی مثل آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مطهری، آقای امامی کاشانی و نظیر اینها در محافل روشنفکری تأثیر خوبی داشتند.

آیا شهادت ایشان در تغییر فضای خموده سال ۴۹ تأثیری داشت؟

اواخر سال ۴۹ بود که جریان چریک های سیاهکل پیش آمد و ناگهان فضای سیاسی بسته شد و فعالیت ها عمدتاً به زیرزمین کشیده شدند. شهادت آقای سعیدی در فضای باز و عمومی اثر چندانی نداشت و تغییری به وجود نیامد، ولی در حرکت های مخفیانه، بزنبی بود که ریخته شد و فضا را مشتعل کرد و جنب و جوشی جدی تری را به وجود آورد. من خودم احساس می کنم که بعد از شنیدن خبر شهادت ایشان، تلاش و پیگیری من در کارها خیلی وسیع تر از زمانی شد که او در قید حیات بود.

بسیاری از افراد دیگر هم مثل من بودند که شهادت ایشان در آنها حرکت جدیدی را به وجود آورد، ولی همان طور که اشاره کردم به دلیل بسته بودن فضای سیاسی و دستگیری چریک های سیاهکل و بعد هم مجاهدین خلق، اساساً فضای بازی برای ابراز عقاید وجود نداشت. ■

من در دانشگاهی بودم که با جریانات انقلابی سر و کار داشتم و در عین حال یک مسلمان رساله ای بودم و تمایلات داشتم فعالیت های من با دیدگاه های امام خمینی مغایرتی نداشته باشد و بهترین فردی را که فکر می کردم در این زمینه می تواند به من پاسخ روشنی بدهد، آیت الله سعیدی بودند، به همین دلیل ارتباطاتم را با ایشان زیاد کرده بودم و بحث های جالبی را هم با ایشان داشتم.

نکنم علت دستگیری ایشان هم همین بود.

این حرکت شهید سعیدی منحصراً به خود ایشان بود. علت سکوت علما در آن مقطع را چگونه تحلیل می کنید؟
من الان یاد نمی آید که اساساً در آن مقطع جریان پر قدرتی وجود داشت که انتظار داشته باشیم اقدام خاصی انجام بدهد. در آن مقطع، جریان مجاهدین خلق یک جریان تشکیلاتی مخفی بود که هنوز به صورت علنی اقدامی نمی کرد. جریان مارکسیستی و چپ هم تشکل علنی نداشت که بتواند کاری را انجام بدهد؛ بنابراین فقط مراجع تقلید و علما باقی می ماندند که از آنها هم همان طور که اشاره کردید، هیچ عکس العملی مشاهده نشد.

در اسناد ساواک آمده است که آیت الله سعیدی در فکر تشکیل حزبی به نام «خمینیسیم» بوده است. آیا شما از این موضوع چیزی شنیده بودید؟

چنین چیزی نشنیده بودم، ولی ایشان به شدت ذوب در شخصیت امام خمینی بود، بنابراین دور از ذهن نیست که در پی ایجاد تشکلی بوده باشد. فقط از یک جهت می تواند قابل شبهه باشد، چون فضای سیاسی آن زمان اساساً اجازه